

به نام خالق باران



نمایشنامه عروسکی: « چارقند گلدار گلدونه خانم »

نویسنده: امیر مشهدی عباس

شاعر: آزاده فرهنگیان

#### شخصیت ها:

گلدونه خانم

مرد دوچرخه سوار

صدای مادر

گنجشک

مار

گنجشک خان

مار خان

یار امام رضا

گل

## / صحنه ی اول /

/ صحنه تاریک است / صحنه با نور موضعی بر روی دختر بچه ای که در حال چرخیدن است، به اندازه ی نور مهتاب روشن می شود / شب / حیاط خانه ، که در آن یک بند رخت به چشم می خورد و یک گلدان که گل زیبایی در آن قرار دارد / گلدونه خانم دختر بچه نه ساله ای است که چادر گلدارش را درهوا می چرخاند و شعر می خواند /

گلدونه خانم : ( به صورت ریتم دار )

اسم من گلدونه خانوم ، دختری شیرین زبون

خوش ادا و مهربون

صبحا از خواب پامی شم

می دوم توی حیاط به گلدونم آب می پاشم !

مادرم زینب خاتون ، ابرو کمون ، گیسو کمند

گیسوهاش صاف و بلند

از کمند بلند تره ، از شبق سیاه تره

اما روی گیسوهاش چادر گلدار پوشیده

گیسوهاشو جز من و مامان بزرگ ، بابا و بابابزرگ

خاله و دایی جون و عمه جونم

کسی دیگه ندیده !

آخه مادرم می گه دخترا از نه سالگی خانوم می شن

بزرگ میشن

دیگه باید جلوی غربیه ها چارقد و چادر بپوشن

مادر مهربونم زینب خاتون

چارقدی دوخته برام گلاش مته رنگین کمون

روسرم می ندازمش با دل و جون

اسم من گلدونه خانوم

دختری شیرین زیون

چارقدم رو دوست دارم قد تموم آسمون....

ناگهان دختر شعر را قطع کرده و با لبخند رویش را به سمت گل بر می گرداند و گویی گل  
از او سئوالی کرده باشد شروع به صحبت کردن با اومی کند / اما ارتباط گل با گلدونه خانم به  
صورتی است که ما صدای گل را نمی شنویم و گویی گلدونه خانم در خیالش با گل صحبت  
می کند /

گلدونه خانم: چرا؟ خب معلومه به خاطر اینکه مادرم می گه موهای  
خانمها رو کسی نباید ببینه که ... چرا من روسری سرمه؟ ... خب  
معلومه ... به خاطر اینکه من امسال نه سالم شده و به سن تکلیف  
رسیدم ... من؟ خودت کوچولویی ... من دیگه بزرگ شدم ... خاره  
شدم

صدای مادر: گلدونه یادت نره به چادرت گیره بزنی ...

گلدونه خانم: ( رو به خانه ) باشه مامان ... ( رو به گل ) ... تازه ...  
چادرمم خودم شستم ... خب کثیف شده بود ... ببین چه گلهای  
قشنگی داره ...

/ گل رویش را به علامت ناراحتی بر می گرداند / گلدونه خانم که متوجه ناراحتی گل شده با  
دلجویی آب پاش را برداشته و به سمت گل می رود و همراه با نوازش کردن به گل آب می  
دهد /

گلدونه خانم: ناراحت نشو دیگه ... همه می دونن انقدر که من تو رو  
دوست دارم، مامانم هم برام یه چادر گلدار خریده ... ببین پر از گله ...

تازه این چادر جشن تکلیفمه ... خب دیروز تو جشن تکلیف کثیف شده  
بود شستمش ... آخه فردا می خوام باهش برم حرم ...

صدای مادر: گلدونه جان ... پس چیکار می کنی مادر ...؟!

گلدونه خانم: ( رو به خانه ) هیچی مامان الان می طم ... ( رو به گل )  
گیره ... گیره به چادرم نزدم ... ولی این چادر انقدر خیس و سنگینه که  
باد نمی تونه بندازتش ... گیره نمی خواد ... گل خوشگلم تو که اینجایی  
مراقب چادرم باشی ها ... صبح به خورشید خانوم بگو بهش بیشتر بتابه  
تا زودتر خشک بشه ...

/ و از صحنه خارج می شود / گل به سمت چادر رخ بر می گرداند / چادر با وزش باد بر روی  
بند رخت باد می خورد / نور می رود / با طلوع خورشید نور صحنه روشن می شود / صحنه  
همان حیاط است / چادر که خشک شده و بسیار سبک است با وزش باد بر روی بند رخت بالا  
و پائین می رود و چین می خورد / موسیقی ملایمی به گوش می رسد / گلدونه خانم  
همینطور که روسری اش را گره می زند وارد حیاط می شود / بله خیلی تند شده است /  
گلدونه خانم به سمت گل می رود /

گلدونه خانم: سلام گل قشنگم ... چه بادی می یاد! ... چادرم دیشب تا  
حالا خشک شده دیگه؟

/ و به سمت چادر می رود تا آن را از روی بند رخت بردارد که یکدفعه باد تندی می وزد و  
چادر را به هوا می برد /

گلدونه خانم: ( نگران ) وای ... وای چادرم ... چادر قشنگم ... کمک ...  
مامان ... چادرم ...

/ چادر همینطور که در آسمان می چرخد با باد همراه شده و از حیاط بیرون می رود /  
گلدونه خانم نیز سراسیمه به دنبال آن از حیاط بیرون می دود / نور صحنه تاریک می شود /  
تنها یک نور موضعی بر روی چادر دیده می شود / چادر کماکان در باد می چرخد و به این  
سو و آن سو می رود تا نور صحنه را روشن می کند /

### / صحنه دوم /

/ قسمتی از یک مزرعه / که در جلوی آن یک کلبه قدیمی دیده می شود / در کنار کلبه یک  
درخت بزرگ قرار دارد / و در بالای کلبه یک لانه ی گنجشک / در جلوی کلبه نیز یک راه  
مال رو دیده می شود که چپ صحنه را به راست صحنه وصل کرده است / در داخل لانه ی  
گنجشک ، گنجشکی را می بینیم که ترسیده ، بالا و پائین می پرد و با جیک جیک های  
فراوانش به دنبال کمک می گردد / ناگهان ماری در تنه ی درخت نمایان می شود که تنه ی  
درخت را به سمت بالا می پیماید تا از شاخه ی درخت خود را به سقف کلبه برساند و  
تخمهای گنجشک را بخورد / موسیقی هیجان انگیزی بر صحنه حکم فرم است / ناگهان مرد  
دوچرخه سواری که در حال گذر است به جاده مال رو می رسد و جریان باد از وزش می  
افتد و چادر گلدونه خانم بر روی صورت مرد دوچرخه سوار می افتد / مرد که دیگر جایی را  
نمی بیند سعی در متوقف کردن دوچرخه دارد که فریاد کشان با منحرف شدن به چپ و  
راست با درخت برخورد می کند و نقش زمین می شود / مار که هنوز روی درخت است به  
خاطر برخورد دوچرخه با درخت صدمه دیده فریادی می کشد و از صحنه خارج می شود /  
گنجشک که از بال بال زدن بسیار خسته شده از حال می رود / صدای ناله ی مرد به گوش  
می رسد /

مرد : آی ... وای ... سرم ... دستم ... پام ... دوچرخم ... وای ... این دیگه  
چی بود !... از کجا افتاد رو سرم ...

/ و بلند شده چادر را از زمین برمی دارد و با عصبانیت آن را به بالای کلبه پرت می کند /

مرد : ای وای ... آخ ... آخه این چادر از کجا پیداش شد ؟ ! ... حالا  
چیکار کنم ؟ ... با این دوچرخه ی درب و داغون چه جوری برم دنبال  
هیزم ! ...

/ ناگهان سروکله ی گلدونه خانوم پیدا می شود / گلدونه ناراحت است و به سمت مرد می رود /

گلدونه خانم : سلام آقا ...

مرد : علیک ... آخ ... وای ...

گلدونه خانوم : خوردین زمین ؟ ... دردتون گرفته ؟

مرد : آره دختر جون ... وای ... اگه بدونم از کجا پیداش شد ...

گلدونه خانوم : کمک نمی خواین ؟

مرد : آخه تو خودت کوچولویی ... وای ... چه جوری می خوای به من کمک کنی ؟ ...

/ گلدونه خانم آسمان را نگاه می کند و این سو و آن سو رو با دقت می نگرد /

گلدونه خانوم : ببخشید شما یه چارقند گلدار رو ندیدین که باد بیاره اینجا ؟

مرد : ( عصبانی ) همین چادر گلگلیه !؟

گلدونه خانم : ( خوشحال ) بله ... شما دیدینش ؟ کجاست ؟

/ مرد عصبانی از جا بلند می شود و شروع به داد و فریاد می کند /

مرد : همین چادر شما من و بیچاره کرده ... از آسمون یوهو افتاد رو سرم و خوردم زمین ... بین چه بلایی سرم آوردی ... حالا چیکار کنم ؟ ... از کجا هیزم پیدا کنم ؟ ...

گلدونه خانوم : به خدا من ...

مرد : تو چی ؟ ...

/ گلدونه خانم بغض می کند و به گریه می افتد / مرد که از رفتارش پشیمان شده کمی من و  
من می کند ولنگان لنگان به سمت او می رود /

مرد : ( پشیمان ) بین ... دختر جون ... چیزه ... ببخشید ... من ... یه  
کم ... زیاده روی کردم ... خب می دونی ... با عجله داشتم می رفتم یه  
کار خیلی مهم انجام بدم ... یوهو اینجوری شد ... منم ... یه کم عصبانی  
شدم ... چیزه ... دختر جون ... اسمت چیه ؟ ... گریه نکن دیگه ...  
خواهش میکنم ... اصلا من معذرت می خوام ... خانوم کوچولو ... دختر  
خانم ...

/ گلدونه خانوم که کمی آرام شده شروع به صحبت می کند /

گلدونه خانوم : ببخشید ... من چادرم رو شسته بودم و انداختم رو بند  
رخت ... اما حرف مامانم و گوش نکردم و بهش گیره نزد ... فکر میکردم  
که چون چادرم خیس و سنگینه از رو بند نمی افته ... نمی دونستم  
وقتی چادرم خشک بشه سبک می شه و ممکنه باد اونو ببره ... تا اینکه  
اومدم برش دارم یوهو باد اونو برد ... من .... من نمی خواستم که ...

مرد : می دونم ... معلومه که نمی خواستی این اتفاق بیافته ... قسمته  
دیگه ... ببینم مگه تو چادرم سرت می کنی !؟

گلدونه خانوم : بعله ... من دیگه بزرگ شدم ...

مرد : خب چند سالته ؟

گلدونه خانوم : نه سال ...

مرد : آفرین ... پس دیگه خانومی شدی برای خودت ...

گلدونه خانوم : من دیگه به سن تکلیف رسیدم ... باید چادر سرم کنم ...

مرد : بله دیگه ... حتما باید چادر سرت کنی خانوم ... راستی اسمت چی بود ؟

گلدونه خانوم : گلدونه خانوم ...

مرد : چه اسم قشنگی ... آفرین ... آفرین که چادرت برات مهمه ... بذار الان چادرت رو بهت می دم ...

/ و می خواهد از درخت بالا برود و چادر گلدونه خانوم را از بالای کلبه به پائین بیاورد که ناگهان متوجه درد پایش می شود و با ناله به زمین می نشیند /

مرد : آخ آخ آخ ... پام ... خیلی درد می کنه ... نمی تونم از درخت برم بالا گلدونه جان ...

گلدونه خانم : شما نمی خواد برید بالا ... بشینین .... استراحت کنید ...

/ صدای جیر جیری به گوش می رسد /

گلدونه خانم : این صدای چی بود !؟

/ مرد به دورو بر خود نگاه میکند / گلدونه خانم به سمت در کلبه میرود و در میزند /

گلدونه خانم : سلام ... کسی اینجا هست ؟ ... کسی اینجا هستش ؟

مرد : نه دختر جون ... این کلبه سر پناه این مزرعه س ... کسی توش زندگی نمی کنه ...

گلدونه خانم : ای خدا ... پس من چه جووری چادرمو از اون بالا بردارم ...

مرد : حالا یکی دیگه از چادرهاتو سرت کن ...

گلدونه خانوم : من فقط همین چادر رو دارم ...



/ دوباره صدای جیر جیری به گوش می رسد /

گلدونه خانم : دوباره اون صدائه اومد ! شمام شنیدین ؟

مرد : آره ... اما چیز مهمی نیست دختر جون ... ببینم ... خون تون کجاست ؟

گلدونه خانم : ته همین جاده ...

مرد : من می گم برو خونه ... هر موقع پدرت اومد باهاش بیا و چادرتو بردار

گلدونه خانوم : نه ... همیشه آقا ... من امروز ظهر چادرمو می خوام ...

مرد : ای بابا ... آخه برای چی ؟

گلدونه خانم : ظهر می خوام با مامانم برم حرم ...

مرد : وای ... مگه ساعت چنده ؟ ... ظهر شده !؟

گلدونه خانم : نه ... هنوز ظهر نشده ... برای چی ؟

مرد : اصلا یادم رفته بود ... باید برم ...

**/مرد می خواهد از جایش بلند شود و برود که درد پایش مانع می شود و با ناله سر جایش می**

**نشیند /**

گلدونه خانم : کجا باید برید آقا ؟

مرد : ما داریم نذری می پزیم که بعد از ظهر ببریم جلوی حرم پنخس کنیم ... الان فهمیدیم که آتیشمون کمه ... من اومدم دنبال هیزم که برای زیر دیگا ببرم ... اما حالا هیزم رو چیکار کنم ... آتیش ... نذری ... وای ... باید برم ...

گلدونه خانم : به خدا منم نمی خواستم اینجوری بشه که ... من ...

/ ناگهان باد شدت می گیرد و صدای جیر جیر زیادتر می شود / مرد به سختی از جایش بلند می شود و به همراه گلدونه خانم به دنبال صدا می گردند / ناگهان توجه گلدونه به درخت جلب میشود و بالای آن را نگاه میکند و وحشت زده فریاد می کشد /

گلدونه خانوم : آقا مراقب باش ...

/ مرد خود و دوچرخه اش را به کنار می کشد / شاخه ی تنومندی از درخت کنده شده و به زمین می افتد / مرد و گلدونه خانم با تعجب نگاه می کنند / با صدای افتادن شاخه ، گنجشک که از حال رفته بود ازجا می پرد و به این سو و آن سو نگاه می کند و نفس عمیقی می کشد /

مرد : خدا به خیر گذروند ... خدا رو شکر ...

گلدونه خانم : این دیگه از کجا اومد ...

مرد : ( با خنده ) صدای جیر جیر مال این شاخه بود ... چقدرم بزرگه !...!

گلدونه خانم : مگه شاخه ها جیر جیر می کنن !؟

مرد : این شاخه خشک شده بوده ... وقتی من به درخت خوردم ... ترک برداشته و با وزش باد ... از درخت جدا شد ... دست تو ه م درد نکنه گلدونه خانم ... اگه حواست نبود و منو متوجه نمی کردی حتما روی من می افتاد ... چه شاخه ی خشکی ... ( متعجب ) خشک ... خشک ... ( خوشحال ) خشکه ... این شاخه خشکه ...

گلدونه خانم : خب مگه چیه ؟

مرد : خب من دنبال هیزم برای آتیش می گشتم ... خیلی گشتم ... هر جا که رفتم پیدا نکردم ... ببین چقدرم بزرگه ... با این شاخه ی خشک می شه دوتا نذریه دیگه درست کرد ... خدایا شکر ...

گلدونه خانم : مامانم ميگه آدم هر كاري كه براي امام رضا بكنه ...  
خودشتم كمك مي كنه ...

مرد : آره گلدونه خانم ... خدا رو شكر كه شرمنده نشدم ... دستت درد  
نكنه ...

گلدونه خانم : مگه من چيكار كردم !

مرد : اگه چادرت نبود كه رو سر من بي فته ... من به اين درخت نمي  
خوردم و اين شاخه رو پيدا نمي كردم ... بايد برم ... برم كه نذريمون تا  
بعد از ظهر آماده بشه ...

/ باد ابرها را در آسمان به هم نزديك کرده و رعد و برقي اتفاق مي افتد و نم نم باران مي  
گيرد / مرد از جايش بلند مي شود /

مرد : بارون گرفت ... اين شاخه نبايد خيس بشه ... بايد برم ...

گلدونه خانم : ولي شما كه پاتون درد ميكنه ؟ ! چه جوري ميخواين  
برين ؟

مرد : عيبي نداره ... يه جوري ميرم ... خدا كمك مي كنه ...

/ مرد همينطور كه شعري را در رابطه با نذري ميخواند دوچرخه را از زمين بلند مي كند و  
با كمك گلدونه خانم شاخه ي بزرگ را روي دوچرخه مي گذارد /

مرد : شكر خدای مهربون

كه قوت بازو داده

كليد هر مشكلي رو

به ضامن آهو داده

تو خونمون نذري پزون

تو دلمون شوق حرم

مي خوام بشم كبوتري

تو آسمونش بپر

خودش بهت ياري مي ده

قدم كه برداري براش

باید برم نذری هارو	بدم به دست زائراش
دیگای نذری رو اجاق	خدایا برکتش بده
هر کسی دس خیر داره	خدایا حاجتش بده
به درد دست و پای من	امام رضا نظر داره
خودش می دونه دردا رو	از حال ما خبر داره

/ مرد با نگاه عمیقی کتش را روی شاخه درخت پهن می کند که خیس نشود و همینطور که دسته ی دوچرخه را گرفته آرام حرکت می کند /

مرد : خداحافظ گلدونه خانوم ...

گلدونه : خداحافظ آقا ... نذرتون قبول باشه ...

/ همینطور که مرد از صحنه خارج می شود گلدونه خانم برایش دست تکان می دهد / ناگهان به یاد چادرش می افتد و نگران می شود /

گلدونه خانم : ای وای ... پس چادرم چی می شه؟! ... باید برم حرم ...  
 من که قدم نمی رسه برش دارم ... وای بارون ... الان دوباره چادرم  
 خیس میشه ... کثیف می شه ... چیکار کنم ؟ ... برم به مامانم بگم که  
 اینجوری شده ؟ ... اما نه... مامانم چند بار گفت که به چادرم گیره بزنم  
 ... من گوش نکردم ... حالا چیکار کنم ...!!!

/ و شروع به گریه کردن می کند / گنجشک از لانه اش بیرون می پرد و در کنار گلدونه خانم می نشیند /

گنجشک : سلام فرشته ی مهربون ...

/ گلدونه خانم بلند شده و به این سو و آن سو نگاه می کند اما کسی را نمی بیند /

گلدونه خانم : سلام ... تو کی هستی ؟ ... کجایی ؟

/ گنجشک پرواز می کند و روبروی گلدونه خانم می نشیند /

گنجشک : منم ... اینجا ...

/ گلدونه با دیدن گنجشک جا می خورد و متعجب می شود /

گلدونه خانم : ( متعجب ) مگه تو حرف می زنی ؟!!!

گنجشک : با همه که نه ... ولی با تو حرف می زنم ... فرشته ی مهربون

...

گلدونه خانم : ( ترسیده ) من فرشته ی مهربون نیستم ... اشتباه گرفتی

...

گنجشک : می دونم تو گلدونه خانمی ... ولی برای من فرشته ی

مهربونی ...

گلدونه خانم : میگم من فرشته ی مهربون نیستم ... فرشته ها کارای

خوب می کنن ... به دیگران کمک می کنن ...

گنجشک : خب تو هم کارای خوب کردی ... مگه این چادر تو نیست ؟

گلدونه خانم : چرا ... چرا ... می تونی از اون بالا بندازیش پائین ؟

/ گنجشک تلاش می کند که چادر را حرکت دهد اما چادر خیس است و نمی تواند آن را به

پائین بندازد /

گنجشک : همیشه ... خیلی سنگینه ... بذار پهنش کنم تا خشک بشه ...

وقتی خشک باشه سبکتر میشه و می تونم برات بندازمش پائین ...

**/ و شروع به پهن کردن چادر می کند /**

گلدونه خانم : حالا من با این چارقد چیکار کنم ؟

گنجشک : تو با همین چادر قشنگت به من و جوجه هام کمک کردی

گلدونه خانم : ( متعجب ) من ؟!!! ... من اصلا تو رو نمی شناسم ...

گنجشک : منم تو رو نمی شناختم ... اما الان فهمیدم اونکه جون

جوجه های مرده نجات داد تو بودی ...

گلدونه خانم : مگه تو جوجه هم داری ؟

**/ گنجشک پرواز می کند و به بالای کلبه می رود و در کنار لانه اش می نشیند /**

گنجشک : الان که نه ... ولی به زودی از توی تخم بیرون می کنی ...

گلدونه خانم : آخی ... نازی ... کی به دنیا می کنی ....؟

گنجشک : شاید امروز ... شاید فردا ... ولی همینقدر که دست اون ماره

بهشون نرسید خوشحالم ....

گلدونه خانم : ( ترسیده ) مار ؟!!! ... مگه اینجا مار داره ؟

گنجشک : خب اینجا یه مزرعه س دیگه ... همه جور حیوونی اینجا

هست ... ولی تو جوجه ها مو نجات دادی ...

گلدونه خانم : من که گفتم ... من ...

گنجشک : میدونم که نمی دونی ... بذار برات تعریف کنم ...

## / صحنه ی سوم /

/ با کم و زیاد شدن نور، صحنه به قبل برمی گردد ( فلاش بک ) / مار در کنار درخت چیره زده است / گنجشک نیز با ترس و لرز در لانه اش سرک می کشد /

مار : فش ... من خیلی وقته چیزی نخوردم ... فش ... بنداز پائین ...

گنجشک : ( ترسیده ) د د دست از سر من و جوجه هام بر دار ... ب ب برو

مار : فش ... من که با تو کاری ندارم ... با اون سه تا تخم سفیدت کار دارم ... فش ... الان بخورمشون بهتر از اینه که جوجه بشن و بعد بخورمشون ... پس زود باش ... فش ... خودت بندازشون پائین ... من خیلی وقته چیزی نخوردم ... فش ...

گنجشک : دروغگو ... پس آقا موشه بیچاره رو کی خورد ؟ ... دیروز اون کبوترو کی به دام انداخت و خورد ؟ ... حالا نوبت جوجه های منه ؟ ! ... کور خوندی ... نمی ذارم دستت بهشون برسه ...

مار : انگار حرف حالیت نمی شه ... فش ... الان حالیت می کنم ... فش ...

/ و مار شروع به بالا رفتن از درخت می کند / در همین حین چادر گلدونه خانوم در آسمان دیده می شود /

گنجشک : خدایا کمک ... یا امام رضا کمک کن ... یا امام رضا ... کمک ...

/ مرد با دوچرخه از راه می رسد / چادر روی صورت او می افتد / مرد جلویش را نمی بیند و محکم به درخت می زند و دم مار را له می کند / مار فریادی می کشد و فرار می کند / گنجشک از حال می رود /

/ بازگشت به زمان حال / گنجشک برای گلدونه خانم تعریف می کند /

گنجشک : اول فکر کردم امام رضا اون مرد رو فرستاده تا به من کمک کنه ... ولی بعد فهمیدم امام رضا تو و اون مرد مهربون رو فرستاده تا به من کمک کنین ...

گلدونه خانم : منو !!!

گنجشک : آره دیگه ... اگه تو چادرت رو نمی شستی و رو بند رخت نمی انداختی ... اگه اونو باد نمی آورد این ور ... اگه اون مرد به دنبال هیزم نمی اومد اینجا ... هیچ موقع این اتفاق نمی افتاد و مرد با دوچرخش مار بد جنس رو زیر نمی کرد و ... ( مکث ) خدایا شکره ... امام رضا ممنونم ...

گلدونه خانم : باورم نمی شه ... ولی من از هیچ چیزی خبر نداشتم ...

گنجشک : خب معلومه ... خدا همی شه آدمای خوبشو ، بدون اینکه بدونن مامور میکنه تا به دیگران کمک کنن ...

گلدونه خانوم : قربون امام رضا برم ... مامانم میگه هرکی از امام رضا کمک بخواد اون بهش کمک میکنه ...

گنجشک : بله ... مادرت راست میگه ...

گلدونه خانوم : الان منم کمک می خوام ... چارقدم رو می خوام ...

گنجشک : حالا خشک می شه برات می ندازمش ...

گلدونه خانم : آخه دیر می شه ... باید برم ...

گنجشک : کجا ؟ ... باید بری خونتون ؟



گلدونه خانم : نه می خوام برم حرم امام رضا ... من دیروز نه ساله شدم  
مامانم هم گفته امروز می خواد منو ببره حرم تا نمازمو اونجا بخونم ...

گنجشک : خب چرا نمی ری ؟

گلدونه خانم : آخه بدون چارقدم برم؟

گنجشک : تو که روسری به این خوشگلی داری !

گلدونه خانوم : نه ... منم دیگه بزرگ شدم و می خوام مثل بزرگترا با  
چادر برم ... تازه ... مامانم میگه وقتی کسی میره زیارت امام رضا باید  
بهشون احترام بذاره ... هیچ احترامی هم مثل حجاب اونا رو خوشحال  
نمی کنه ...

گنجشک : مادرت راست میگه ... منم که رفتم بالای گلدستش دیدم  
که همه ی خانوما چادر دارن ... امام رضا رو همه دوست دارن ... اونم  
زائراشو دوست داره و به وقت گرفتاری به اونا کمک می کنه ... امام  
رضا قبلا هم به ما کمک کرده ...

گلدونه خانم : ( با تعجب ) چه جوری؟! کی ؟ همیشه بگی؟! ...

گنجشک : من از اجدادم شنیدم که سالها پیش وقتی امام زنده بود ...  
گنجشک خان یعنی پدر پدر پدر بزرگ پدر پدرزن پدر پدر پدر بزرگ  
مادر مادر بزرگ پدر شوهر پدر عمه ی پدر بزرگ پدر من ... بالای یک  
ستون از کلبه لونه داشت ... توی لونش هم دوتا جوجه داشت ... یه روز  
... پرستوی مهاجر خوشحال و خندون می طد پیشش که حالشو بپرسه  
و بهش می گه امروز امام رضا اومده به باغ اونا ... گنجشک خان خیلی  
خوشحال می شه ... و می خواد به استقبال امام رضا بره ... آخه امام رو  
همه دوست داشتن ... میگن حتی دشمناش هم میدونستن با یه مرد

مهربون طرف هستن و از مهربونیش سوء استفاده می‌کردن ... خلاصه ...  
اون روز ...

/ صحنه تاریک می شود /

/ صحنه پنجم /

/ نور صحنه روشن می شود / باغی در کنار یک کلبه ی کوچک / لانه ی گنجشک خان /  
گنجشک خان مشغول دانه دادن به جوجه هایش است /

گنجشک خان : جوجه ها... دانه هایتان را بخورید و در لانه بمانید چون  
من باید برای خوش آمد گویی به نزد امام عزیزمان بروم ...

جوجه ها : جِک جِک جِک جِک جِک ...

فقط یادتان باشد از لانه تکان نخورید و بازیگوشی نکنید تا من برگردم  
...

جوجه ها : جِک جِک جِک جِک جِک ...

/ همین که گنجشک خان می خواهد لانه اش را ترک کند ماری به سمت لانه ی او نزدیک می  
شود /

مار خان : فشی ... ما خیلی وقت است که غذایی نخورده ایم ... فشری ...  
ای گنجشک خان احمق ... یکی از جوجه هایت را بیانداز پائین تا  
بخوریم ...

گنجشک خان : ( ترسیده ) دست از سر جوجه های من بردار ای مار  
بی ادب ... از اینجا دور شو ...

مار خان : فشری ... من که با تو کاری ندارم ... ای گنجشک کوچک ...  
من فقط می خواهم یکی از آن جوجه هایت را نوش جان کنم ...

فشری ... اکنون بخورمشان بهتر از این است که بزرگتر بشوند و بعد  
بخورمشان ... پس زود باش . .. فشری ... خودت یکی از آنها را بپرداز  
پائین ... من خیلی وقت است که چیزی نخورده ام ... فشری ...

گنجشک خان : ای دروغگوی بی ادب ... پس موش خان بیچاره را چه  
کسی خورد ؟ ... دیروز آن کبک زیبا را چه کسی به دام انداخت و  
خورد ؟ ... حالا نوبت جوجه های من است !؟ ... اشتباه میکنی ... نمی  
گذارم دستت به جوجه های من برسد ...

مار خان : انگار حرف حالت نمی شود ... فشری ... پس وقتی خودت را  
به همراه جوجه های خوردم حالت می شود ... فشری ...

/ و مار شروع به بالا رفتن از ستون کلبه می کند / در همین حین گنجشک خان چند بار به مار  
حمله میکند تا شاید او را منصرف کند اما زور مار بیشتر از اینهاست / گنجشک خان از کلبه  
خارج می شود و فریاد می زند /

گنجشک خان : خدایا کمک ... یا امام رضا یاری ام ده ... یا امام رضا ...  
کمک ...

/ بعد از مدت کوتاهی گنجشک خان به همراه مردی که چوب در دست دارد وارد کلبه  
میشود و مرد ضربه ی محکمی به مار میزند / مار فریادی می زند و می گریزد / مرد نفس  
عمیقی می کشد و گنجشک و جوجه هایش را نوازش می کند /

مرد : گنجشک زیبا ... خدا تو را دوست داشت که مولایم علی ابن  
موسی الرضا اینجا بود و پس از دیدن تو به سرعت به من دستور داد تا  
به تو کمک کنم ... فقط نمی دانم امام از کجا فهمیدند که تو به کمک  
نیاز داری ؟!!! ... اصلا از کجا فهمیدند که ماری تو را تهدید می کند ؟!!! ...  
چون به من گفتند با چوبدستم مار را فراری دهم ! ... امام اینها را از  
کجا می دانستند ؟ ...

/ مرد به سرعت به سمت در خروج می رود /

مرد : (با فریاد ) امام ... مولا ... سوالی دارم .... مولای من ...

/ مرد خارج می شود و گنجشک خان جوجه هایش را زیر بالش می گیرد /

گنجشک خان : خدایا شکرت ... چگونه از تو و امامت تشکر کنم ؟ !!! ....  
( رو به جوجه ها ) اما رضا صدایم را شنیدند ... مگر نه اینکه انسانها  
نمی توانند با حیوانات حرف بزنند ... اما امام رضا فریادم را شنیدند ... و  
یکی از یارانشان را برای کمک به ما فرستادند ... آن مرد را که دیدید ؟  
...

جوجه ها : جِک جِک جِک جِک جِک ...

گنجشک خان : خدایا شکرت ...

/ نور فید اوت می شود /

/ صحنه ششم /

/ بازگشت به زمان حال / صحنه روشن می شود / ابرها رفته اند و خورشید می تابد / گنجشک  
برای گلدونه خانم تعریف می کند /

گنجشک : اون موقع وقتی امام رضا زنده بود به گنجشک خان کمک  
کرد ... الانم وقتی من ازش کمک خواستم ... بهم کمک کرد ... قربون  
امام رضا برم ... اگه چادر گلدار تو نبود ...  
گلدونه خانم : چارقدم ... چارقدم خشک شده ؟ ...

گنجشک چارقد را نگاه می کند و به چهار گوشه ی آن سر می زند و با نوکش آن را تکانی  
می دهد /

گنجشک : ( خوشحال ) خشک خشکه ... ببین چقدر تمیز شده ...  
بارون اونو شستش و خورشید خانومم با باد خشکش کردن حالا می  
تونم برات بندازمش پایین... بیا چارقدتو سرت کن که به حرم برسی ...  
گلدونه خانم : خدایا شکرت ... امام رضا ممنونم که می تونم الان پیام  
حرم زیارتت ...

گنجشک : رفتی حرم سلام منم به امام رضا برسون ... اگه اون آقا روهم  
دیدی که می خواست نذری بده ازش تشکر کن ...

گلدونه خانم : حتما ... می رم تو پخش کردن نذری هم بهش کمک  
کنم ... منم می طم بهت سر می زنم ... می خوام جوجه های خوشگل  
رو ببینم...

/ و گنجشک چارقد را با نوکش به هوا پرت می کند / موسیقی به گوش می رسد / چارقد  
روی سر گلدونه خانم می افتد و آن را سر می کوبد و می چرخد و همینطور که شعری را  
میخواند ... از صحنه خارج می شود /

گلدونه خانم : چارقد ناز و خوشگلم

پر از گلای ریز ریزه

با خدا که حرف می زنم

از چادرم گل می ریزه

میشم شبیه خانوما

بزرگ میشم با چارقدم

پوشیدنش کار نداره

بین چه خوشگل بدم!

وقتی که چارقدم میپوشم

مثل یه گل تو گلدونم

نه خشک می شم نه می شکنم

از همه چی در امونم

نرم و تمیز و خوش بوئه

تاج خداست روی سرم

موهامو خوب می پوشونه

با چارقدم قشنگترم

حالا که نه ساله شدم

حجاب من یار منه

قشنگترین هدیه ی من

چارقدم گلدان منه....

/ نور فید اوت می شود /

**السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا المرتضی...**

پایان

امیر مشهدی عباس

۹۲/۱/۱۸